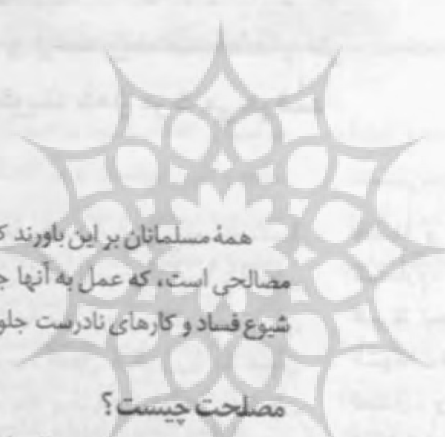


مصلحت از دیدگاه

امام علی (ع)

سید حیدر علوی نژاد



همه مسلمانان بر این باورند که احکام اسلامی در بردارنده مصلحتی است، که عمل به آنها جامعه را قوام می‌بخشد، و از شیوع فساد و کارهای نادرست جلوگیری می‌کند.

مصلحت چیست؟

مصلحت از واژه‌های مظلوم است، در فارسی امروز ترکیب «کار مصلحتی» دارای نوعی بار منفی است، گویی کار مصلحتی هر کاری است که بر اصل خود مجازی نشده باشد؛ اما در اصل مقصود از این اصطلاح چیزهایی است که قوام زندگی دنیا و دستگیری آخرت انسان بر آن استوار باشد. برخی از علمای اسلامی مانند شاطبی و غزالی مصلحت را «حفظ مقاصد اساسی شریعت» دانسته‌اند، یعنی حفظ دین، عرض و ناموس، جان، عقل و مال، و این اصلهای پنجگانه را معیار مصلحت دانسته‌اند. اینها را اگر بخواهیم به زبان هر منوتیک بیان کنیم می‌توانیم زیر عنوان «انتظار از دین» یاد کنیم. شاطبی فهم مقاصد دین را شرط اساسی اجتهاد دانسته است.^۱ آن مصالح که در این اصول منظور است چیزهایی است که شرع آنها را تأیید کرده باشد، و نه هر نوع «مصلحت» که خود مردم برای خودشان بسنجند.^۲ بنابراین رباخوار نمی‌تواند به اصلی از این اصول که حفظ اموال مسلمانان را جزء مقاصد شرع می‌داند استناد کند و بگوید بهره‌ای که باید از پولم بگیرم، اگر پرداخت نشود به ستم مالی از من تلف شده است، زیرا در شریعت ربا یعنی مقدار زیادی از اصل وام مال وام‌هنده نیست، تا او آن را



ای مردم، با کشتی‌های نجات دل امواج
فتنه را بشکافید، از خطر راه

پست کینه‌توزی فراتر آید و تا جهای فخر فروشی را
زیر پا له کنید. پیروزی نصیب کسی

است که با داشتن نیروی کافی به پا خیزد و به
پرواز در آید. یا این که در صورت آماده نبودن شرایط
و ناکافی بودن نیروهایش با مسالمت جویی
آسایش خویش را فراهم آورد.

«این آبی است گندیده و لقمه‌ای است

گلوگیر، و هر آن که میوه را پیش از رسیدن
بچیند، کشت‌گری ناکام را ماند که

در شوره‌زار بذر می‌افشانند. اگر لب به اعتراض
بکشایم، گویند که او آزمن‌د ریاست یانشد، و اگر
خاموشی بگزینم، گویند که از مرگ می‌هراسد

مصلحت خویش بداند.

این که آیا این اصول همه مقاصد اساسی شریعت است، یا
اصول دیگر به اینها افزودنی است، یا برخی از اینها با اصولی
مهمتر قابل جایگزینی است، نیازمند بررسی بیشتر است. برخی
از روشنفکران معاصر عرب، اصول دیگری را به عنوان
جایگزینی، یا دست در کنار اینها پیشنهاد کرده‌اند.^۲ به عنوان
نمونه عدالت اجتماعی، عقلانیت و آزادی را مقاصد اصلی دین
قلمداد کرده‌اند. این که هدف افرادی مثل ابوزید از طرح این
عناوین، (به ویژه عقلانیت و آزادی و تفسیری از عدالت
اجتماعی) در سایه این مقاصد با تفسیر ویژه آنها، چقدر قابل
قبول است یا نیست، فراتر از حد این نوشتار است. لیکن می‌توان
گفت که منظور از مصلحت در نگاه امام علی (ع)، همان حفظ
مقاصد اساسی شریعت است، مانند: حفظ وحدت امت اسلامی،
احتراز از درگیری و برخورد داخلی، و... که بی‌توجهی به آنها
بیامدهای ناگواری به همراه دارد.

مصلحت امت در دیدگاه امام علی (ع) در دو قسمت قابل
جستجو است، یکی در مقام نظر و استدلال و دیگری در هنگامه
عمل و در صحنه رفتار حکومتی، یا رفتار سیاسی در برابر
حکومت موجود. در قسمتی که از رعایت مصلحت در حکومت
علوی آمده است، به‌طور مقدماتی از برخورد آن حضرت با
حکومتهای پیش از ایشان یاد شده است.

تصویر امام علی (ع) از مصلحت

تصویری که امام علی (ع) از مصلحت امت ترسیم می‌کند

تصویری منسجم و زنده‌ای است که در آن حفظ
دین (به عنوان دین و دولت) مهمترین جایگاه را
دارد، مصلحتی که مصالح دیگر (عقل، جان، مال،
و عرض) مردم در سایه آن تأمین می‌شود در این
تصویر انتظام یافته، مسؤولیت اداره امور امت
امانتی است که بر عهده امام نهاده شده است، و
اطاعت از امام نیز محوری است که در پرتو آن امور
و مصالح امت انتظام می‌یابد.

لازم نیست پس از تفحصی کامل در
نهج البلاغه مصالح مردم را استنباط کنیم، زیرا
حتی گاه در یک سخن امام نیز می‌توان چنین
تصویری را یافت، که در دیگر سخنان تفصیل
هر کدام تصویر شده است. به عنوان نمونه در
سخنی از آن حضرت، مصالح این گوته ترسیم
شده است:

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطَهْرًا مِنَ الشَّرِّ، وَ
الصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ، وَ الزَّكَاةَ تَسْيِيًا لِلرِّزْقِ،
وَ الصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِاخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَ الْحَجَّ
تَقَرُّبَةً (تَقْوِيَةً) لِلدِّينِ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَ
الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ، وَ النَّهْيَ
عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ، وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنَامَةً
لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ، وَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ اعْظَامًا
لِلْمَحَارِمِ، وَ تَرْكَ شَرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ، وَ مَجَانِبَةَ
السَّرِقَةِ إِجْبَابًا لِلْعَفَّةِ، وَ تَرْكَ الزَّانَا تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ، ... وَ
الشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَارًا عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ، وَ تَرْكَ الْكَيْدِ تَشْرِيفًا
لِصِدْقِ، وَ السَّلَامِ (وَ الْإِسْلَامِ) أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ، وَ الْإِمَانَةَ
(وَ الْإِمَامَةَ) نِظَامًا لِلْأَمَّةِ وَ الطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ.»^۳

خدا ایمان را برای پاکسازی دل از شرک، و نماز را برای پاک
بودن از کبر و خودبستگی، و زکات را عامل فزونی روزی، و روزه
را برای آزمودن اخلاص بندگان، و حج را برای نزدیکی و
همبستگی مسلمانان، و جهاد را برای عزت اسلام، و
امر به معروف را برای اصلاح توده‌های ناگاه، و نهی از منکر را
برای بازداشتن بی‌خردان از زشتی‌ها، صلح را برای فراوانی
خویشاوندان، و قصاص را برای پاسداری از خون‌ها، و اجرای
حدود را برای بزرگداشت محرمات الهی، و ترک میگساری را
برای سلامت عقل، و دوری از دزدی را برای تحقق عفت، و ترک
زنا را برای سلامت نسل آدمی، و... گواهی دادن را برای به دست
آوردن حقوق انکار شده و ترک «دروغ» را برای حرمت نهان به
راستی، و سلام و صلح (یا اسلام) را برای امنیت از ترسها، و
امانت (یا امامت) را برای سازمان‌یافتن امور امت، و فرمانبرداری
از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد.

بنابراین عزت و حفظ دین، حفظ خون و جان، حفظ مال،
حفظ عقل، و حفظ نوامیس و نسل، در این سخن حضرت، به
عنوان فلسفه و مصالح احکام برشمرده شده است.



عقل و شرع، مصلحت و شریعت

مصلح انسان (فرد و جامعه)، در پرتو اسلام و قوانینی الهی تأمین می‌شود، اگر چه ممکن است راه «آزمایش و خطا» برای شناخت مصلح در برخی از موارد، در زندگی قابل اجرا باشد، اما

برخی از آنچه فراروی انسانی و زندگی او در گستره هر دو جهان قرار دارد قابل تجربه کردن نیست، تجربه عملی در مواردی است که بتوان از نتیجه آن بعداً سود برد، اما آنجایی که تجربه سبب از دست رفتن فرصت شود و راهی برای جبران نیست، نمی‌توان آزادانه به تجربه عملی دست زد، در چنان مواردی به حکم عقل باید به گونه‌ای رفتار کرد که ضرر احتمالی ولی سنگین و غیر قابل جبران پیش نیاید. مانند اعتقاد به معاد. کسی که به آن جهان برود و به عین‌الیقین برسد، دیگر فرصت بازگشت و جبران ندارد تا آن را

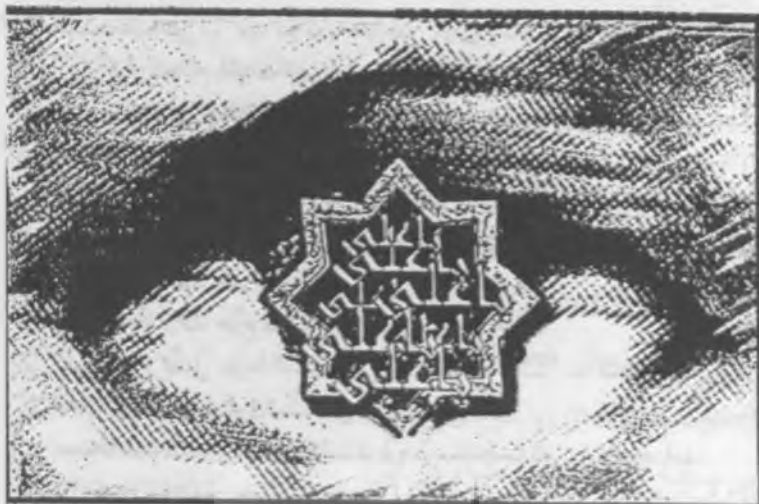
به کار بندد. بنابراین تمام آنچه دین آورده است، یا عنک لیبرالستی (آزادی تجربه) در تمام موارد، قابل آزمایش نیستند. اما نقش خرد در شناخت مصلح انسانی نقشی جدی است، به ویژه در مکتب اهل بیت، که حسن و قبح عقلی جایگاه اساسی دارد.

گرچه خرد نمی‌تواند مصلح انسان را (به تمامی) دریابد، اما در بسیاری از حوزه‌های زندگی همچون نورافکنی راه را روشن می‌کند، هر جایی که حکم قطعی عقل باشد شرع نیز آن را امضاء کرده است، و تلازم بین عقل و شرع در اصول و کلام ما پذیرفته شده است.^۵ تلازم عقل و شرع را می‌توان به تلازم شریعت و مصلحت تعبیر کرد.^۶

مقصود از این سخن این نیست که هر کس هر چه را مصلحت دانست، همان چیز حکم شرع هم باشد، بلکه به این معنی است که شریعت برای تأمین مصلح مردم و به تحقق رساندن آنهاست. صاحب شریعت خداوندی است که از هر نقصی منزّه، لطیف و خبیر است، و علیم و محیط، یعنی هم لطف و مهربانی او جهان شمول است، هم علم و آگاهی او بر تمام هستی احاطه دارد. او حقیقت مصلحت را می‌داند، چیزی برای او مشتبه یا پوشیده نیست، بنابراین آنچه در شریعت خویش بر آن حکم کرده عین مصلحت است، و خود آن حکم دلیل مصلحت و معیار آن. با احکام الهی ادراک ما از مصلح انسان کامل می‌شود، و از مصلحی که از دیده‌ها پنهان مانده است آگاه می‌شویم، و مراتب و درجات مصلح را درمی‌یابیم. عین این گفته در مورد مقاصد نیز جاری است.

با تشویق و ترغیب الهی به مصلح آگاهی می‌یابیم و به آنها

علاقه‌مند می‌شویم و برای به دست آوردن و حفظ آنها می‌کوشیم. از اعلام خطر و نواهی شرع الهی مفسد را می‌شناسیم و از آنها نفرت می‌یابیم و از افتادن در آتش آنها خود را ننگه می‌داریم. به این معنا شریعت عین مصلحت است. یعنی از سویی می‌توان گفت مصلحت همان شریعت است.



در صورتی که ثابت شود مقاصد شریعت همان مصلح انسانها و منافع و خیر آنهاست، و آن گاه اگر به یقین بدانیم در چیزی مصلحت مسلمی وجود دارد، درمی‌یابیم آن چیز در دین خدا مقصود و مطلوب است، و می‌توان آن را به عنوان حکم شرعی تلقی کرد؛ این که «مصلحت شریعت» است مجرد استنتاج منطقی از روش و مبانی «مقاصدی» نیست. بلکه آیات صریح قرآن نیز بر آن دلالت دارد، از جمله:^۷

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ لِتَرْحَمُوا»^۸ کارهای خیر را انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۹ پس هر کس به اندازه وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد، آن را خواهد دید.

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^{۱۰} و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قوم من باش، و از راه مفسدان مرو. امام علی (ع) به مالک اشتر می‌نویسد:

«وَلَا تَتَّقِ سَنَةَ صَالِحَةٍ عَمَلٌ بِهَا صِدْقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتِ الْأَلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ... وَ أَكْثَرُ مَدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مَنَاقَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَصْلَحَةِ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِالْإِدْكَ، وَ إِقَامَةُ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ»^{۱۱} آداب پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند و ملت اسلام با آن پیوند خورد، و امور رعیت با آن به صلاح درآمده است، برهم مزین سنت جدیدی که چیزی از آن سنتها را از بین ببرد به جا نگذار... با دانشمندان فراوان گفت‌گو کن و با حکیمان فراوان بحث کن. تا آنچه به صلاح امور. منطقه تحت حکومت هست (بفهمی) و تثبیت کنی، و آنچه را که سبب درستی و نظم امور گذشتگان بوده

برپا بداری.

سنت باشد و محور شناخت کتاب و سنت، مقاصد اصلی دین و کتاب، یعنی مفاهیم کلیدی که کتاب و سنت در نظر داشته‌اند.

بنابراین، به نظر آن حضرت، آنچه که مورد پذیرش مردم و به صلاح جامعه اسلامی باشد به عنوان قانون حکومتی باید مورد استفاده قرار گیرد و مطلوب شرع است.

تأثیر زمان و مکان بر شناخت مصالح

مصالح را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ در اصول فقه اهل سنت چیزهایی به "مصالح مرسله" معروف است که نص و اجماعی درباره آن وجود نداشته باشد.^{۱۶} حکم این دسته از مصالح آسان به نظر می‌رسد.

اما نوعی دیگر از مصالح هستند که نص یا اجماع در مورد آنها وجود دارد، ولی آنچه در نص آمده، در عصر ما دگرگونی تلقی می‌شود؛ یعنی ممکن است در عصر بیان نص، موضوع حکم مصلحت یا مفسده‌ای داشته، که امروز ندارد. در چنین مواردی چه باید کرد؟ آیا نص مقدم است یا مصلحت؟

این پرسش پیش داورانه است، ممکن است کسی بگوید: اگر شما آن متن (نص) را خوب تفسیر و تأویل کنید، به فهمی درست از آن می‌رسید، و برداشت ناسازگار با مصالح امروزین به دست نخواهد آمد.

در این موارد فقهای معاصر از عنوان «تغییر موضوع» سخن به میان می‌آورند. یعنی ممکن است موضوع حکمی امروزه به کلی عوض شود، و یا شرایطی در موضوع تغییر کند که متعلق حکم بوده و حکم روی آن رفته باشد؛ طبیعتاً تغییر موضوع سبب برداشته شدن حکم قبلی آن خواهد شد.

فرض کنید خرید و فروش خون در گذشته هیچ سودی نداشته، از سویی حرام بوده و نجس، بنابراین مالیت و کاربرد مفید نداشته‌است، اما امروزه چند سی‌سی خون می‌تواند جان انسانی را نجات بدهد، بنابراین ارزش و کاربرد مفید پیدا کرده، به گونه‌ای که شاید با هیچ مال دیگری قابل مقایسه ارزشی نباشد، زیرا سرمایه زندگی است. طبیعتاً دیگر خرید و فروشی چیزی که مالیت نداشته نیست، و خرید و فروش آن مصداق «أکل به باطل» نیز نخواهد بود.

حال اگر یک حدیثی آمد و گفت خرید و فروش خون حرام است، یا در متن خود همان حدیث و یا از قرائن موجود به دست آوردیم که علت حکم حرمت این بوده که خرید و فروش خون جزء مصادیق «أکل به باطل» است، چون مالیت ندارد، امروز با آن متن و روایت چکار کنیم؟ فرض بر این است که آن روایت تمامی شرایط استناد فقهی را هم داشته باشد. آیا می‌توان گفت: این حکم مربوط به زمانی است که خون استفاده مشروع و ارزش مصرف نداشته و حکم آن مثل سایر چیزهای بی‌ارزش بوده‌است. اما امروز موضوع تغییر کرده، وصفی که سبب صدور حکم شده، حرمت استفاده‌های معمول از خون بوده‌است. اما استفاده‌ای که در این زمان از خون می‌کنند آن وصف را عوض کرده، اکنون در جراحیها خون از ضروری‌ترین نیازهاست پرسش گذشته این بود: خون را که نجس و حرام است، هیچ استفاده حلال و مفید ندارد می‌توان فروخت یا خرید؟ پاسخش هم این بود:

محوریت کتاب و سنت

مصلحت‌شناسی نیز باید در سایه شناخت قرآن و سنت باشد. زیرا قرآن احکام جاودانه الهی است که زمان آن را کهنه نمی‌کند؛ جبل‌المتین و شفاء نافع است^{۱۲} خیر و شر (مصالح و مفاسد) در آن بیان شده‌است:

امام علی (ع): «ان الله سبحانه أنزل کتاباً هادياً بین فیهِ الخیر والشر، فخذوا تهج الخیر تهتدوا، و اصدفوا عن سمیت الشر تقصدوا. الفرائض! الفرائض! أدوها الى الله تؤدیکم الى الجنة ان الله حرم حراماً غیر مجهول، و أحل حلالاً غیر مذخول، و فضل حرمة المسلم على الحرم کلها، و سدّ بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدہا»^{۱۳}

«همانا خداوند متعال کتابی هدایت‌گر فرو فرستاده‌است که مرزهای خیر و شر (یعنی مصلحت و مفسده) را به روشنی در آن بیان کرده‌است، پس راه خیر را پیش بگیرید تا هدایت شوید و از بدی روی بزنید تا در راستای تعادل قرار یابید. واجبات! واجبات! آنها را ادا کنید تا خدا شما را به بهشت برساند. خداوند محرمانی را حرام کرده‌است که ناشناخته نیست، و حلالی را مباح دانسته‌است که در آن کاستی وجود ندارد. و در این احکام حرمت مسلمانان را بر هر حرمتی برتری بخشیده و با اخلاص و توحید شیرازه حقوق مسلمانان را استوار ساخته‌است.»

و در ادامه همین خطبه می‌فرماید:
«و اذا رأیت الخیر فخذوا به، و اذا رأیت الشر فاعرضوا عنه». «اگر خیری دیدید آن را انجام دهید، و اگر شر و مفسده‌ای دیدید از آن دوری کنید.»

بنابراین مصالح عباد، در پیروی از شریعت است و انجام آنچه خیر و مصلحت است را دربر دارد، مطلوب شریعت.

در منطق نهج البلاغه، قانون شرع و قانون طبیعت هر دو از سوی خداست و برای مصالح مردم، زمین و آسمان نیز در خدمت منافع انسان است:

«أمرنا یمنائکم فاطاعتنا، و أقیما علی حدود مصالحکم فأقامنا»^{۱۴} «زمین و آسمان مأمور منافع شما شدند و اطاعت کردند، و مطابق مصالح شما بر پا داشته شده‌اند.»

«الیمین و الشمال مضلة، و الطريق الوسطی هی الجادة، علیها باقی الکتاب و آثار النبوة، و منها منفالسنة...»^{۱۵}

«رفتن به چپ و راست گمراهی است، و در راه میانه، جاده مستقیم الهی است که قرآن و آثار نبوت، آن را سفارش می‌کند و گذرگاه سنت پیامبر(ص) است.»

کتاب و سنت راه شناخت مصالح، و مصالح حقیقی راه شناخت قرآن و سنت است. بنابراین باید محور مصالح، کتاب و

خیر! حرام نجس و غیرقابل استفاده را نباید فروخت. پرسش امروز این است: جان بیماری به خون وابسته است، پای احیاء شخصی در میان است، آیا می‌توان این ماده حیات را خرید و فروش کرد؟

پاسخ: چیزی که آنقدر مهم و ارزشمند است که زندگی اشخاص گاه به آن وابسته می‌شود، یقیناً ارزش دارد، ارزش‌هایی که قابل خرید و فروش باشد، پس فروختن و خریدن آن جایز است.

گاه مسأله به این روشی هم نیست ولی حقیقت مطلب همین است، یعنی صفتی از موضوع عوض شده که حکم روی آن رفته است.

این بار مثال را از نهج البلاغه می‌آورم، تا معلوم شود که نظر حضرت در مورد مصالحی که سنت درباره آن صراحت دارد، اما زمانه، موضوع آن حکم، یا صفتی از موضوع آن حکم، یا صفتی از موضوع حکم را عوض کرده است، چه نظری دارد.

و سئل (ع) عن قول الرسول (ص) «غیروا الشیب، و لا تشبهوا بالیهود». فقال (ع): انها قال (ص)، ذلک و الدین قل، فاما الآن فدانس نطاقة و ضرب الدین بجرانه، فامرؤ

و مااختار ۱۷. «از آن حضرت درباره این سخن حضرت رسول (ص) پرسیدند که: «پیری را (باخضاب) دگرگون سازید؛ خودتان را مانند یهودیان نسازید!» حضرت در پاسخ فرمود: این واقعیت است پیامبر زمانی این سخن را فرمود که (پیروان) دین در اقلیت بودند، اما اینک که قلمرو آن گسترده شده و (نظام اساسی) استقرار یافته است، سپس هر کس مختار است (می‌تواند خضاب کند، می‌تواند خضاب نکند).

امام علی که از همه مردم دنیا به حفظ سنت نبوی پایبندتر است، و توصیه‌های آن حضرت در حفظ سنت و کتاب در سراسر نهج البلاغه موج می‌زند، این چنین شیوه استنباطی رایش پای ما می‌گذارد. در سخنان امامان معصوم نمونه‌های زیادی هست که در بیان حکم، به قرآن و سنت نبوی استشهد می‌کنند، تا روش اجتهاد و استدلال فقهی را به ما بیاموزند. در این سخن نیز این آموزش رخ می‌نماید.

حضرت حکم و جویی (یا دست کم مستحب مؤكد) را، به مباح تغییر می‌دهد، ظاهراً این گونه است، اما در واقع این حکم نیست که تغییر کرده است، صفتی در موضوع حکم بوده که تغییر کرده است. خضاب کردن در زمانی که

پیروان اسلام اندک بوده از سویی سبب جوان‌ناتر شدن مسلمانان می‌شد، و شکوه در چشم مخالفان، و از سوی دیگر سبب می‌شد مسلمانان شبیه یهود نشوند، و این‌ها علت حکم بود. اما در زمان امام علی، از یک سو یهود از اطراف مدینه با اخراج شده و یا مسلمان شده بودند، دیگر مسأله تشابه با بیگانگان مطرح نبود، پس آن حکم به سبب تغییر موضوع (که همان صفت خاص بود) و در زمان

حضرت مولا علی (ع) «سأله به اتقاء موضوع» می‌نمود.

این برداشت به ما می‌آموزد که مجتهد یا حاکم شرع و ولی امر مسلمین باید آگاه به زمان و مقتضیات آن باشد. به همین دلیل حضرت امام خمینی (ره) اجتهاد به معنی متعارف آن را برای اداره امور کشور اسلامی کافی نمی‌دانست، این طبیعی است، و بسیار مستدل و قابل قبول.

کسی که نداند معنی جهانی شدن و جهانی شدن تجارت چیست به انواع معاملات بانکها و شرکتهای بین‌المللی و مسائل جدید مربوط به روابط داخلی و اداره کشور و روابط

خارجی (با تمام جوانب پیچیده این مسایل) و مسایل علم مربوط به پزشکی و اقتصاد و سیاست و مسایل نظامی و ... آگاهی کافی نداشته باشد، چگونه می‌تواند "مصالح" موجود در آنها را تشخیص دهد. چگونه می‌شود که "اسب‌دوانی" و مسابقه اسب، هنوز در

فقه اسلامی به اندازه‌ای مطلوبیت دارد که شرط بندی در آن مجاز است ولی مثلاً در مورد مانورها و مسابقات با "تانک"، هواپیمای جنگی و ... سخن حکمی جایز نیست! آیا حکم: «علموا اولادکم السباحة و الرماية» برای بیان "نوع" ضروریات آموزش ورزشی است یا مشخص کردن تعداد آنها در تمام زمانها و مکانها؟ کشوری که رودخانه‌های بزرگ و دریا ندارد چگونه؟ حتماً لازم است استخرهای بزرگ در

سطح نیاز تمام اطفال و نوجوانان (حداقل) ایجاد کند؟ آنچه از این سخن می‌فهمیم این است که باید روایت را در زمان خود آن قرار بدهیم و در افق تاریخی و فرهنگی خود آن درست بفهمیم، و سپس، با درک مصالح و نیازهای زمانه خود، آن را در زمان خود بیاوریم و تفسیر کنیم.

در عایت مصلحت امت در عمل

۱ - پیش از رسیدن به حکومت

جنبه دیگر مطالعه این موضوع در حکومت مولای متقیان (ع) است. نویسنده این نوشتار می‌داند که هریک از

تصویری که امام علی (ع) از

مصالح امت ترسیم می‌کند

تصویری منسجم و زنده‌ای است

که در آن حفظ دین (به عنوان دین

و دولت) مهمترین جایگاه را

دارد، مصلحتی که مصالح دیگر

(عقل، جان، مال، و عرض) مردم

در سایه آن تأمین می‌شود در این

تصویر انتظام یافته، مسؤلیت

اداره امور امت امانتی است که بر

عهده امام نهاده شده است.

این دو فصل، می‌تواند موضوع کتابی مستقل و مفصل باشد، اما در اینجا فقط با اشاره‌ای از کنار هریک می‌گذریم.^{۱۸}

رعایت مصالح در حکومت حضرت، و پیش از آن، در برابر حکومت خلفای پیشین، دو جنبه دارد. یکی جنبه مثبت، یعنی آنچه حضرت بیان فرموده و یا انجام داده است، در قالب مشورت، خطابه، نامه، آیین‌نامه برای کارگزاران حکومت خویش، یا عزل و نصب آنها، و دیگری جنبه سلبی است، یعنی آنچه که حضرت برای رعایت مصالح امت از انجام آن صرف نظر کرده است.

یکی از مهمترین فراز زندگی امام علی ۲۰ سال سکوت آن حضرت است. حضرت در این ۲۵ سال از دادن نظریات مفید، فتاواها و داوریهای حیات بخش و آنچه برای رعایت مصالح امت لازم بود استتکاف فرمود، اما از حق خویش گذشت، با آن که خودش را برحق می‌دانست، و این حقیقت قابل اثبات بود، و خودش را مانند «قطب‌الرحی»^{۱۹} (محور سنگ آسیا) می‌دانست. می‌فرماید:

«فأرأيت ان الصبر علی هاتا احجی ، فصبرت و فی العین قذی ، و فی الحلق شجی اری تراثی نهای»^{۲۰}

«پس خردمندانه آن دیدم که با خاری در چشم و استخوانی در گلو، صبر پیشه کنم، و کردم در حالی که به یغمارفتن میراثم رابه تماشا نشسته بودم.»

مقصود آن حضرت از میراث به تاراج رفته فدک نیست، بلکه همان چیزی است که پیامبران به اولیاء خویش به امانت می‌گذارند. درست در هنگامی که هنوز فرصت اقدام از دست نرفته بود، عباس عموی پیامبر(ص) ابوسفیان ابن حرب، پدر معاویه، خدمت حضرت می‌رسند، دست دراز می‌کنند که به او بیعت کنند. یکی عباس است، از بزرگان بنی‌هاشم، عموی پیامبر(ص) و دیگری ابوسفیان سرکرده بنی‌امیه، که تمام عمر او در جنگ و نبرد و لشکر کشی گذشته است، داشتن آن دو نفر، یعنی داشتن سپاهی انبوه از بنی‌امیه و بنی‌هاشم و افزون بر آن جمعی دیگر از مهاجران و انصار...

اما از سویی عده‌ای با درگذشت پیامبر(ص) اصل دین را کنار گذاشته‌اند، دشمنان بیرونی نیز منتظر فرصت ضربه زدن، یعنی از دست دادن رهبری، حال با این همه دشواریها، مسأله خلافت و تصمیم عجولانه برای انتخاب خلیفه، و کنار گذاشتن شخص مثل امام علی(ع) قهرمان غدیر خم (مولی کل مؤمن و مؤمنه) انجام شده است... عده‌ای آمده‌اند که با حضرت بیعت کنند، حضرت در حق بودن و شایستگی خویش هیچ تردیدی ندارد. اما تردیدی نیست اگر این بیعت صورت بگیرد، فتنه‌ای در پیش خواهد بود. ممکن است آنچه عباس را برانگیخته طرف‌داری از طائفه خودش باشد، و سبب اقدام ابوسفیان نیز ممکن است مخالفت او با طائفه خلیفه منصوب باشد. اقدام جدی مسلمانان را بی‌تردید به چند دسته تقسیم خواهد کرد. امام به جای آن که ممنون شود و دست برای گرفتن بیعت دراز کند، سخنان هشداردهنده‌ای را بیان می‌کند، که می‌توانند تا روز قیامت برای

مسلمانان آموزنده و نیز سؤال برانگیز باشد:

«ایها الناس ، شقوا أموال الفتن بسفن النجاة ، و عرجوا عن طریق المفارقة و ضعبو تيجان المفارقة افلح من نهض بجناح ، او استسلم فأراح . هذا ماء اجن و لقمه بغص بها اكلها ، و مجتی الثمرة لغير وقت ابناءها ، كالزارع بغیر أرضه . فان اقل ، يقولوا حرص علی الملك ، وان اسکت ، يقولوا جزع من الموت . هیئات! بعد اللتیا و التی ، والله لاءین ایطالب اتس بالموت من الطفل بئدی امه . بل انتمجت علی مکتون علیم لو یحنت به لأضطربتم اضطراب الأرشية فی الطوی البعیدة»^{۲۱}

ای مردم، با کشتی‌های نجات دل امواج فتنه را بشکافید، از خطاراه پست کینه‌توزی فراتر آید و تا جبهای فخر فروشی را زیر پا له کنید. بی‌روزی نصیب کسی است که با داشتن نیروی کافی به پا خیزد و به پرواز در آید. یا این که در صورت آماده نبودن شرایط و ناکافی بودن نیروهایش با مسالمت‌جویی اساس خویش را فراهم آورد. «این آبی است گندیده و لقمه‌ای است گلوگیر، و هر آن که میوه‌ها را پیش از رسیدن بچیند، کشت‌گری ناکام را مانند که در شوره‌زار بذر می‌افشاند. اگر لب به اعتراض بگشایم، گویند که او از مندر ریاست باشد، و اگر خاموشی بگزینیم، گویند که از هرگ می‌هراسد. هیئات! پس از آن همه سوابق، به خدا سوگند که انس پسر ابی‌طالب بیشتر از انسی است که نوزاد به پستان مادرش دارد. حقیقت این است که من در رازی سر به مهر فشرده شده‌ام که اگر از آن دم‌زنم، به سان ریسمانهای رهاشده در جاهی عمیق، سخت مرتعش خواهید شد.»

امام در این سخن از یک سو به سنتهای اجتماعی و تاریخی اشاره میکنند، و از یک سو از راز سر به مهری سخن به میان می‌آورد که از آن لب دوخته است تا شیرازه امت اسلامی از هم نگسلد.

خود حضرت نیز که از بیعت سرباز زده بود، وقت ارتداد عده‌ای از مسلمانان و فتنه‌های جدی را دید، برای مصالح دین و امت به آن وضع خاتمه داد:

«فامسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قدر رجعت عن الاسلام ، یدعون الی محق دین محمد(ص) فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان آری فیہ تلما اوهدما ، تكون المصیبة به علی اعظم من قوت و لاینکم التی انما هی متاع ایام قلاتل ، یزول منها ماکان ، کما یزول السراب ، او کما یتقشع السحاب ، فنهضت فی تلك الأحداث حتی زاح الباطل و زهق ، و اطمأن الدین و تنهت»^{۲۲}

«من از بیعت دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام باز گشته، می‌خواهند دین محمد(ص) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را بباری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایام آن می‌گذرد، چنان که سراب تابدید می‌شود، یا چونان

پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا بپاخاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین حق استقرار یافت و آرام شد.»

و این همه بدان جهت است که آن حضرت دلسوزترین مردم به همگرایی امت اسلامی بوده است: «ولیس رجل - فاعلم - احرص علی جماعة امة (محمدرس) والفتها منی... ۲۳» پس بدان در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت (محمدرس) و به انس گرفتن آنان به همدیگر، از من دلسوزتر باشد.

۲- در زمان حکومت

مولای متقیان و امیرمؤمنان در زمان خلافت ظاهری خویش رعایت مصالح امت را اصل قرار داده بود، اصلی که «در عدالت» خلاصه می‌شود. عدالت که در جانب بالای آن رعایت احکام و قوانین الهی وجود دارد، در جانب پایین آن، جان، نوامیس، اموال و خرد امت اسلامی است. حضرت حکومت را اگر جز برای رسیدن به این مقاصد باشد بی‌ارزش‌تر از آن می‌بیند که برای به دست آوردن متحمل زحمتی شود.

«أما وَ الَّذی فَلَقَ الْحِجَّةَ وَ بَرَاءَ النَّسَمَةِ، لولا حُضُورِ الْحَاضِرِ، وَ قِیَامِ الْحِجَّةِ بِوِجُودِ النَّاصِرِ، وَ ما اخذَ اللهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ انْ لَا یَقَارُوا عَلَی كَفَّةِ ظالمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ، لَا لَقِیتْ حَبْلَها عَلَی غارِها وَ لَسَقِیتْ اِخْرَها بِكأْسِ اَوْلَها، وَ لَا لَقِیتُم دَنیاكم هَذا اَظْهَدَ عَندی مِنْ عَفْطَةِ عَترِ ۲۴» «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد



و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.»

حفظ دین، در عرصه اعتقادات و نظام اسلامی، هدف نخست حکومت علوی است، زیرا تمام مصالح دیگر در سایه این «مصلحت» حفظ خواهد شد.

انسانها - فرد و جامعه - با واقع‌بینی روشن بینانه علوی که به وحی ریشه می‌رساند، جایگاه بلندی دارند. جان و خون مردم، آزادی و کرامت، عزت و شخصیت و حقوق فردی و اجتماعی آنان به گونه‌ای در سخنرانیها و آیین‌نامه‌های نوشته‌شده برای کارگزاران مورد توجه و موشکافی قرار گرفته است که اسباب شگفتی اهل تفکر می‌شود. او در مقام جامعه‌شناسی، از عوامل خرسندی و ناخرسندی مردم از حکومت، عوامل فساد و صلاح، عوامل حماسه و یا خمودی چنان سخن می‌گوید که گویی چندین مؤسسه علمی با آخرین داده‌های جامعه‌شناختی در خدمت آن حضرت بوده است. و چنان روش‌شناسی متسججی دارد که جز باقیانوس اندیشه آن حضرت، قابل توجه نیست. و همین گونه است در مواردی که با لحن روانشناختی سخن می‌گوید، حضرت چنان از نیازهای زیستی و روانی و نیازهای متعالی سخن می‌گوید که گویی رفتارگرایان در دانشگاه مردود شده‌اند و روانکاوان فرویدیست در امتحان مدرسه او تجدید آورده‌اند و مکتب روان‌شناسی نیروی سوم (انسان‌گرایان و وجودگرایان) فقط چند برگ‌از دفاتر او را دیده‌اند و به اندکی از رمزهای آن پی برده‌اند...

محدودیت این نوشته و مجال نشر آن اجازه نمی‌دهد به بررسی جایگاه انسان (حقوق، نیازها، و تعالی او) از





دیدگاه امام پیردازیم و جهان‌شناسی او را در حوزه انتظار از دین با جهان بینی ویژه اسلامی درباره انسان روشن سازیم. فقط اشاره‌ای می‌کنیم به مواردی از مهمترین اهداف حکومت علوی حفظ دین (عقیده و نظام)، حفظ اموال (عمومی، بیت‌المال و خصوصی)، حفظ جان و خون مردم، حفظ عرض و ناموس مردم، حفظ خرد و پرورش عقل، حفظ آزادی‌های انسانی، و توجه به برآورده‌سازی نیازهای واقعی انسان، نیازهای زیستی و متعالی.

۱ - حفظ دین

آن حضرت دین را برای نان و نام آن نمی‌خواست، دین برای او دکانی برای کسب ثروت و نردبانی برای شهرت و شمشیری برای کسب قدرت نبود، بلکه با عمق جان خویش اسلام را لمس کرده بود و نام‌آورترین سرباز و سردار سپاه دین در زمان پیامبر(س) بود، و این زاده "یقین" او بود:

«و انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهه من دینی» ۲۵ «من به پروردگار خویش یقین دارم و شبهه و تردیدی در دین خود ندارم.» و این یقین از روی عقل در دین بود، نه عقل روایت، این همان ویژگی مهم اهل بیت(ع) است که آن حضرت ستاره روشن‌تر در افق آن بوده، و این دریافت ژرف، از آن مدافعان اصلی اسلام ساخته بود:

«... و هم (اهل بیت) دعائم الاسلام، و لوائح الاعتصام بهم عاد الحق فی نصابه، و انزاح الباطل عن مقامه، و انقطع لسانه عن منبهه، عقول الدین عقل و عایه و رعایه، لا عقل سماع و روایه. فان رواة العلم کثیر، و رعایه قلیل» ۲۶

آنان (اهلبیت(ع)) ستونهای استوار اسلام، و پناهگاه مردم می‌باشند، حق به وسیله آنها به جایگاه خویش بازگشت، و باطل از جای خویش رانده و نابود، و زبان باطل از ریشه کنده شد. اهل بیت پیامبر(س) دین را چنانکه سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل کردند، نه آن‌که شنیدند و نقل کردند. زیرا راویان دانش بسیار، اما حفظ کنندگان و عمل کنندگان به آن اندکند.

حفظ دین جز با فهم درست آن ممکن نیست، چگونه کسی که فهم ژرف و درستی از دین ندارد می‌تواند از مرزهای اعتقادی آن دفاع کند؟ حضرت در وصیت معروف خود به فرزند ارجمندش حضرت امام حسن مجتبی خطاب می‌کند:

«و تفقه فی الدین» ۲۷ «و ژرف‌شناسی در دین را به دست آور»

با ژرف‌شناسی دین می‌توان از برج و باوری آن پاسداری کرد و جلو دگرگون شدن آن را گرفت.

«فایاکم و التلون فی الدین» ۲۸ «از دگرگون ساختن دین بر حذر باشید.»

لذا آن حضرت رعایت حقوق متقابل مردم و دولت را سبب عزت دین می‌داند:

«... فجمعها نظاماً لالفنهم و عزاً لدینهم» ۲۹ «خداوند آن

رعایت حقوق متقابل امام و امت را سبب سازمان یافتن و الفت امت و عزت دین آنان قرار داده است.

برای حفظ دین و نظام اسلامی بی‌تردید آمادگی دفاعی نیز لازم است، که سپاه اسلام این نقش را دارد.

«فالجندو باذن الله حصون الرعیه و زین الولاة و عز الدین» ۳۰ «سربازان، به اذن خدا، دژهای مردم و زینت مسوولان و عزت دین هستند.»

و سرداران سپاه اسلام بازوان توانای ولی جامعه اسلامی در حفظ دین به شمار می‌آیند، حضرت در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خویش می‌نویسد:

«فانک ممن استظهر به علی اقامة الدین» ۳۱ «تو از کسانی هستی که من به پشتیبانی آنان برای برپایی دین تکیه می‌کنم.» هدف آن حضرت حفظ دین و نجات آن از دست افراد ناشایست بود، و گویی حضرت دین را در بند پیروان هوای نفس دیده بود:

«فان هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الأشرار، بعمل فیه بالهوی، و تطلب به الدنيا» ۳۲ «همانا این دین اسیر دست‌آشراز بود، که با هوای نفس درباره آن عمل می‌کردند، و دین را در خدمت دنیاخواهی قرار داده بودند.»

۲ - حفظ جان و خون مردم

در این زمینه توجه و برخورد عملی آن حضرت را در زمان حکومت‌های پیشین، با توجه به حفظ مصالح، جان و مال و وحدت و نظام اسلامی نقل کردیم. در این قسمت نیز نمونه‌ای را می‌آوریم:

«ابناک و الدماء و سفکها بغير حلتها، فانه لیس شیء اذنی لئمة و لا اعظم لئمة، و لا آخری بزوال نعمة و انقطاع مدة من سفک الدماء بغير حقتها. والله سبحانه مبدی بالحکم بین العباد، فیما سافکوا من الدماء يوم القیامة، فلا تقویین سلطانک بسفک دم حرام. فان ذلك مما یضعفه و یوهنه. بل یربیه و یتقله. و لا عنر لک عندالله و لا عندی فی قتل العمد، لان فی قود البدن. و ان ایتلیت بخطاء و اقرط علیک سوطک او سفک اویدک بالعقوبة فان فی الوکرة فما فوقها مقتلة. فلا تطمحن بک نخوة سلطانک عن ان تؤدی الی اولیاءالمقتول حقتهم» ۳۳ «ای مالک از خونریزی بیهیز، و از خون ناحق پروا کن که هیچ چیز مانند خون ناحق کفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی‌کند و نابودی نعمت‌ها را سبب عزت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند. روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد. پس با ریختن خون حرام، حکومت خود را تقویت مکن، زیرا خون ناحق پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل می‌سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت، چرا که کفر آن قصاص است، و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه با شمشیر، یا دستت از



اختیارات خارج شد و (دچار تندرستی شد، مبادا غرور قدرت تو را از برداخت خون بها به بازماندگان مقتول بازدارد»

از سوی دیگر به اولیاء دم مقتول نیز توصیه می‌کند که در قصاص زیاده‌روی نکنند. آن هم نه گونه‌ای که خودش بر آریکه قدرت تکیه زده باشد و خانواده مقتول مظلومی را به شکیبایی و زیاده‌روی نکردن در قصاص دعوت کند، بلکه درست در همان زمانی که از درد به خود می‌بیچید، ضربت هولناک ابن ملجم ملعون فرقی مبارکش را شکافته بود، و طبیب از درمان آن حضرت اظهار ناامیدی می‌کرد، در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن و امام حسین (ع)، بعد از سفارشهای حیات بخش می‌فرماید:

«یا بنی عبدالمطلب، لا الفینکم تحوضون دماء المسلمین حوضاً، تقولون: قتل امیر المؤمنین - الا لا تقتلن بی الا قتالی - انظروا اذا انا مت من ضربته هذه، فاضربوه ضربة واحدة، ولا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله (ص) يقول "ایکم و المثلة ولو بالکلب العقور" ۳۴ «ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا پس از من دست به خون مسلمین فرو برید (و کشتار راه بیندازید) و بگویید: امیرمؤمنان کشته شد بدانید جز کشته من کسی دیگر نباید کشته شود. درست بنگرید! اگر من از ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت بزیند، و دست و پا و دیگر اعضای او را مبرید، من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «از مثله کردن پرهیزید، هر چند سگ دیوانه باشد.»

۳ - حفظ آزادی و کرامت انسانی

یکی از نقطه‌های درخشان در نهج البلاغه توجه به آزادی و آزادگی است. وقتی یکی از خوارج به حضرت اعتراض می‌کند و اعتراض خویش را در هنگام سخنرانی آن حضرت با اهانت‌آمیزترین سخن می‌آمیزد، اصحاب حضرت ناراحت می‌شوند و اجازه می‌خواهند که او را به هلاکت برسانند، اما حضرت به جای این که از فرصت پیش آمده استفاده کرده و زهر چشمی از آن سیاه‌دلان بگیرد یا ران خود را به شکیبایی و خون‌سردی فرامی‌خواند که از مرز آزادی بیان عقیده هم می‌گذرد و به اهانت مخالفان جواب سنگین‌تر نمی‌دهد:

یکبار که حضرت سخن حکیمانه‌ای گفت، مردی خارجی که در آنجا بود سخت تحت تأثیر قرار گرفت، اما به جای اقرار به فضل آن حضرت، حضرت را دشنام داد و گفت: خدا این کافر را بکشد، چقدر ژرف‌اندیش است مردم حمله کردند که او را بکشند، اما حضرت فرمود: آرام باشید! او فقط دشنام داد، یا دشنامی در برابر دشنام، یا بخشایشی از یک گناه! ۳۵

از سویی خود آزادی را به عنوان اصل تربیتی در نظر می‌گیرد و خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی می‌فرماید: «و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» ۳۶ «بنده دیگری نباش، که خدا تو را آزاد آفریده است.»

حتی در مقام عبادت نیز، عبادت از خوف و عبادت برای رسیدن به پاداش اخروی را در برابر عبادت آزادگان قرار می‌دهد: «ان قوماً عبدوا الله رغبة فتلک عبادة التجار، و ان قوماً

عبدوا الله رهبة فتلک عبادة العبيد، و ان قوماً عبدوا الله شکرًا فتلک عبادة الاحرار» ۳۷ «گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این عبادت بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است و گروهی خدا را از روی میاسگذاری پرستیدند و این پرستش آزادگان است.»

خود آن حضرت نیز خدا را نه از ترس عذاب پرستش می‌کرد و نه بر طمع بهشت، بلکه برای آنکه خدا را شایسته عبادت می‌دید عبادت و پرستش او را بیشه خود قرار داده بود.

۴ - توجه اموال عمومی و خصوصی، و حفظ نوامیس و عرض مسلمانان

توجه آن حضرت به بیت‌المال زبان زد است، حضرت خودش رانگهبان اموال عمومی می‌دانست، نه صاحب آنها. کسی از حضرت چیزی از بیت‌المال را می‌خواست، که مستحق آن نبود، حضرت فرمود:

«ان هذا المال لیس لی ولا لک، و انما هو فیء للمسلمین» ۳۸ «این مال نه مال من است، و نه مال تو، این فقط ثروت عمومی ملت است.»

این دیدگاه است که سبب می‌شود هیچ تصرف سودجویانه شخصی را از آن نه انجام دهد و نه عمل کند. داستان ملاقات طلحه و زبیر با آن حضرت و خاموش کردن چراغ بیت‌المال در هنگام گفتگو را مسلمانان شنیده‌اند و به این رفتار حضرت افتخار می‌کنند. حضرت در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

«ان لا یتغی ان یكون الوالی علی الفروج و الدماء و المعانم و احکام و امامة المسلمین البخیل، فتكون فی اموالهم نهمة» ۳۹ «شایسته نیست بخیل بر ناموس و جان و مال و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری بیابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آن حریص گردد.»

و در خطبه‌ای دیگر درباره رعایت حرمت جان، مال و عرض مسلمانان می‌فرماید:



«لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ هُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ.»^{۲۰} «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا دل او استوار شود، و دل استوار نشود تا زبان استوار گردد. پس هر کس از شما بتواند خدا را در حالی که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک و زبانش از عرض و آبروی مسلمانان سالم بماند، باید چنین کند.»

۵ - حفظ و پرورش عقل در میان امت

جایگاه عقل در معارف قرآن و نهج البلاغه والاتر از آن است که بشود در گوشه‌ای از یک نوشتار کوتاه درباره آن سخن گفت. در فلسفه احکام، حضرت حرمت می‌گساری را برای حفاظت از عقل مردم می‌داند:

«و تَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِيْنًا لِلْعَقْلِ.»^{۲۱} «و تری می‌گساری را برای سلامت عقل واجب شمرده.»

حضرت بالاترین ثروت را خرد، و بزرگترین فقر را حماقت می‌داند:

«أَنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَ اكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ.»^{۲۲} «همانا بالاتر از همه بی‌نیازی‌ها خرد است، و بزرگترین فقر نیز حماقت می‌باشد.»

حضرت از سویی عوامل رشد و پرورش نیروی خرد و موانع خردورزی را برمی‌شمارد. مثلاً در اسارت هوی بودن عقل، (نامه ۳، حکمت ۲۱۱) خودپسندی (ج ۲۱۳) طمع (ج ۲۱۹) فقر (ج ۲۹۰) و عشق و نفرت (ج ۱۰۹) و... را موانع خردورزی و رشد آن می‌داند، و برانگیختن گنجینه‌های خرد مردم را هدف انبیاء الهی برشمرده و مشورت را بهره‌گیری از خرد دیگران می‌داند و بهره‌گیری از عقل را سبب نجات می‌داند، (ج ۲۳۹) و تلاش در تأمین زندگی، تلاش برای رستگاری در آخرت و بهره‌گیری از لذت‌های حلال را نشانه خردمندی می‌شمارد. (ج ۳۹۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - الشاطبی، ابواسحاق، ابراهیم بن موسی اللخمی العریطی المالکی، الموافقات فی اصول الشریعة، تصحیح و تعلیق عبداللہ دراز و... بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی تا] ج ۴ / ۶ (ع).
- ۲ - الفاسی، علّال، مقاصد الشریعة الاسلامیة و مکارمها، دارالغرب الاسلامی الطبعة الخامسة، ۱۹۹۳ م، ص ۱۴۲.
- ۳ - ابوزید، دکتر نصر حامد، الخطاب و التأویل، بیروت - و - الدار البيضاء، المرکز الثقافی العربی، الطبعة الاولى، ۲۰۰۰ میلادی، فصل: (قرائة جدیدة لمقاصد الشریعة)، الفصل الخامس، ص ۲۰۱.
- ۴ - نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.
- ۵ - صدر، آیة‌الله سید محمدباقر، دروس فی علم الاصول، بیروت - قاهره، دارالکتب الینانی (و مصری)، الطبعة الاولى، ۱۹ (ع) م، الحلقة الثانية، القسم الاول، ص ۲۲۸.
- ۶ - الرسیونی، دکتور احمد - و باروت، محمد جمال، الاجتهاد، النص، الواقع، المصلحة، بیروت، دارالفکر المعاصر (حوارات ستون جدید) الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ هـ، ۲۰۰۰ م، ص ۲۸.

۷ - همان / ۱۵۳.

۸ - حج / ۷۷

۹ - زلزله / ۷

۱۰ - اعراف / ۱۴۲

۱۱ - نهج البلاغه / نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر).

۱۲ - نهج البلاغه / خ ۱۵۶ و خ ۱۸۹.

۱۳ - نهج البلاغه / خ (ع) ۱۶.

۱۴ - نهج البلاغه / خ ۱۴۳.

۱۵ - نهج البلاغه / خ ۱۶.

۱۶ - الفاسی، علّال، همان، ۱۴۲.

۱۷ - نهج البلاغه / حکمت (ع) ۱.

۱۸ - نویسنده این نوشتار، در مقاله‌ای با عنوان افق تاریخی متن، درباره نقش این عنصر در فهم و استنباط احکام بحث کرده‌است، و برخی از نظریات افراطی در این باره را نیز نقل نموده. (پژوهشهای قرآنی شماره ۲۱) این عنوان ربیعی وثیق به شناخت موضوع حکم در زمان صدور حکم و در زمان تفسیر آن، در زمان ما دارد.

۱۹ - الفاسی، علّال، همان، ۱۴۲.

۲۰ - نهج البلاغه / خ ۳، خطبه معروف به شقشقیه.

۲۱ - نهج البلاغه / خ ۵.

۲۲ - نهج البلاغه / نامه ۶۲.

۲۳ - نهج البلاغه / نامه ۸ (ع).

۲۴ - نهج البلاغه / خ ۳.

۲۵ - نهج البلاغه / خ ۲۲.

۲۶ - نهج البلاغه / خ ۲۳۹.

۲۷ - نهج البلاغه / نامه ۳۱.

۲۸ - نهج البلاغه / خطبه ۱ (ع) ۱۶.

۲۹ - نهج البلاغه / خ ۲۱۶.

۳۰ - نهج البلاغه / نامه ۵۳.

۳۱ - نهج البلاغه / نامه ۴۶ و نیز رک: نامه ۴۲.

۳۲ - نهج البلاغه / نامه ۵۳.

۳۳ - نهج البلاغه / نامه ۵۳.

۳۴ - نهج البلاغه / نامه ۴ (ع).

۳۵ - نهج البلاغه / کلام ۴۲۰.

۳۶ - نهج البلاغه / نامه ۳۱.

۳۷ - نهج البلاغه / حکمت (ع) ۲۳.

۳۸ - نهج البلاغه / خطبه ۲۳۲.

۳۹ - نهج البلاغه / خطبه ۱۴۱.

۴۰ - نهج البلاغه / خطبه (ع) ۱۲.

۴۱ - نهج البلاغه / حکمت ۲۵۲.

۴۲ - نهج البلاغه / حکمت ۳۸.

